



دانشمندی از تبار و سنخی دیگر* (افشار و مردم‌شناسی)

علی بلوک‌باشی

میان ایران گذشته و ایران زمان حال و میان فرهنگ کهن و فرهنگ امروزی مردم ایران بود. فرهنگ و تمدن ایران امروز را برآمده روی سازه‌های استوار و ریشه‌مند فرهنگ گذشته ایرانیان می‌دید. این ذهنیت ایران‌گرا و نگرش ایران‌محور افشار جملگی در نوشته‌های کوتاه او، یادداشت‌های سفرهای مردم‌نگارانه‌اش به گستره چهار سوی ایران و آثار مکتوبی که از گذشتگان چاپ و منتشر کرده است، بازتاب یافته‌اند.

استاد افشار هر سال چند بار به قصد شناختن و آموختن و اندوختن از طبیعت و مردم و دستاوردهای فرهنگی مادی و معنوی مردم این سرزمین، بار سفر می‌بست و به تنهایی یا با جمعی از یاران غارش زندگی کوچگردی کوتاه و بلند خود را به اینجا و آنجا و هرجای ایران زمین آغاز می‌کرد و با این شکل و گرتنه زندگی کردن، کمابیش نیمی از عمرش را در سفر گذراند. گویند روزی مرحوم انجوی شیرازی از همسر او می‌پرسد: «چند سال است که زندگی با ایرج را تحمل کرده‌اید؟!». همسرش جواب می‌دهد: «۵۰ سال». انجوی می‌گوید: «اما نصف این سال‌ها را که ایرج در سفر بوده است!»

شادروان افشار خود درباره سفرهای ایران‌پژوهانه‌اش می‌گوید: «از سفرها همان طور آموخته‌ام که از کتاب‌ها». سفر برای او نوعی جست‌وجو و تحقیق و مطالعه برای یافتنی‌ها بود و همه سفرهایش مانند سفرهای پژوهشی مردم‌شناسان جست‌وجوگر و پرسشگر، همراه با تحقیقات میدانی بود. «در سفر هر چیز و هر نگاه و هر پرسش برای او همچون صفحه کتاب‌ها، پر مطلب و بامعنا» می‌نمود. او تأثرات خود را

اگر روزگار استاد بزرگ و عزیز، ایرج افشار، را از میان ما در ربود، ولیکن آوای او و زبان گویای قلمش پیوسته گوش‌نواز جان‌های ماست:

پرواز را به خاطر بسیار
پرنده مردنی است!

(فروغ)

می‌دانم که درباره شادروان افشار چه باید بگویم، اما مشکل این است که نمی‌دانم چگونه بگویم و چگونه در فرصتی ۱۰ دقیقه‌ای، مطلبی در زمینه کارهای مردم‌نگاری این شخصیت علمی کم‌نظیر بیان کنم.

افشار دانشمند و ایران‌شناسی متفاوت با دانشمندان و ایران‌شناسان دیگر ما بود. او از تبار و سنخی دیگر بود. او با مردم بود و در میان مردم شهری و روستایی، کوهی و بیابانی، دشتی و کویری، باسواد و کم‌سواد و بی‌سواد، می‌زیست و با آن‌ها در هر بیغوله و سرپناه ویرانه‌ای می‌نشست و می‌خورد و می‌خوابید و گپ می‌زد و آنچه معارف اصیل و خودی و وطنی بود، از کوچک و بزرگ می‌آموخت. دانش و آگاهی و جهان‌بینی و ایران‌شناسی او چنان گسترده و ژرف بود که او را قادر می‌کرد چیزهایی را ببیند و دریابد که از دیدگاه دیگران پنهان و پوشیده مانده بودند.

او نگاهی نو و پیشرو به جامعه و تاریخ و فرهنگ ایران داشت و با گرایشی مردمی و نگرشی مردم‌شناسانه به میراث فرهنگی مکتوب ایرانیان و تاریخ شفاهی و فرهنگ مردم می‌نگریست. همه کوشش و اندیشه او برقرار کردن پل ارتباطی

* متن سخنرانی علی بلوک‌باشی در جلسه بزرگداشت شادروان استاد ایرج افشار (ارج ایرج) در تالار فردوسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، دوشنبه ۹ خرداد ۱۳۹۰.



از «گوشه‌های سحرانگیز» و مجموعه «رنگ‌های ریگ بوم‌ها و سستیخ کوه‌ها» و گستره دشت‌ها و پهنه ذهن و سینه مردم و زندگی روزانه و دستاوردهای فرهنگی، هنری و معماری آن‌ها در سفرنامه‌هایش و هر جای دیگر که عرصه‌ای برای پیام‌رسانی می‌پنداشت، بازگو کرده است. به قول استاد باستانی پاریزی — که عمرش دراز باد و همچنان پرثمر — نوشته‌ها و یادداشت‌های افشار که «هیچ وقت قلم خودنویس یا مداد یا خودکار همراه نداشت، بیش از هر صاحب‌قلمی است که در این مملکت قلم زده است».

کمتر نوشته و کتابی در زمینه فرهنگ ایران بود که افشار آنها را نبیند و به گفته خودش «لابه‌لای متون آنها» را نگرده. هر دستنویس، نوشته و رساله گردوغبار گرفته پنهان مانده از دیده دیگران را که گوشه‌ای از عرصه فعالیت‌های زندگی معنوی و مادی مردم را باز می‌نمود، بی توجه به نام‌آور یا بی نام و نشان بودن نویسندگان و گردآورندگانشان، فقط برحسب ارزش محتوای فرهنگی آن تصحیح و چاپ می‌کرد و در دسترس مشتاقان و علاقه‌مندان این گونه آثار قرار می‌داد.

دانشمندان و ادیبانی بودند که پرداختن به این گونه نوشته‌ها و رسالات، مثلاً نوشته‌هایی در زمینه حرف و صنایع، آشپزی، بازنامه، کشاورزی، کمان‌گیری و تیراندازی، افسانه اسکندر، قصه حسین کرد شستری، سیاق و سیاق نویسی و مانند آنها را کاری پست و حقیر می‌شمردند و بر او خرده می‌گرفتند و سرمشغولی او را به این نوع کارها سرزنش می‌کردند. او را نصیحت می‌کردند و می‌گفتند: وقتی هنوز بسیاری از «متون عرفانی، شعری و کلامی» و مانند آنها چاپ نشده، «نشر چنان رساله‌های کم‌مایه» و اغلب با «نثری شلخته و بی‌طراوت ادبی» «حیف وقت و کاغذ و پول» است.

این خرده‌گیران از تبار همان کسانی بودند که فرهنگ و دانش و هنر را فقط از آن طبقه خواص و نخبگان می‌دانستند و طبقه عوام و گروه صنعتگر و پیشه‌ور و توده مردم کوچه و بازار و دهاتی و عشیره‌ای را مردمی بی‌فرهنگ و بی‌بهره از دانش و هنر می‌پنداشتند. کج‌سلیقگی و بی‌توجهی همین گروه دانشمندان ایرانی به گنجینه‌های ارزشمند فرهنگ مردم ایران نیز موجب از میان رفتن یا به فراموشی سپردن بخش بزرگی از میراث معنوی نیاکان ما و فرهنگ و دانش و فنون و شیوه‌های زندگی اجتماعی مردم ایران در قرون گذشته شده است.

خوسه اورنگائی گاست، متفکر برجسته اسپانیایی، این گروه از دانشمندان و ادیبان و محققان را، که تعداد آن‌ها بی‌شمار است، «دانشمندان یک‌بُعدی» می‌خواند و می‌گوید این‌ها در حوزه دانش تخصصی خود عالم‌اند، ولیکن درباره آنچه به معارف، فرهنگ و تفکر و آرمان‌های بشریت و عامه مردم مربوط می‌شود، افرادی «میان‌مایه» اند. او این دانشمندان را از گروه انسان‌های توده‌ای بی‌ریشه و طبقه می‌انگارد.

اما پاسخی که شادروان افشار به این دوستان هم‌قطار، و خرده‌گیران راه و رسم و آئین قوام‌یافته‌اش داده این است: شما جملگی در اشتباهید! «راه بازیابی و بازشناسی همین گونه رساله‌ها» و نوشته‌ها که به نظر شما منتقدان سخیف و نازل می‌نماید، می‌توان به «گذشته زندگی فردی» و ساختار فرهنگی - اجتماعی مردم جامعه‌های قدیم ایران زمین پی برد و تاریخ اجتماعی و فرهنگی گذشتگان را بازسازی کرد. او معتقد بود نمونه مطالبی که در این گونه نوشته‌ها و رساله‌ها نهفته است، حتی در متون تاریخی هم به دست نخواهد آمد. در میان مجموعه متونی که استاد افشار از آثار مکتوب قدیم و جدید چاپ و منتشر کرده است، رسالاتی وجود دارند که حاوی اطلاعات تاریخی، اجتماعی، باستان‌شناختی، قومی، ایلی - عشیره‌ای، فرهنگی، سیاسی و هنری بسیار ارزشمندی هستند که پژوهشگران حوزه‌های علوم اجتماعی و انسانی، به‌ویژه مردم‌شناسان اجتماعی و فرهنگی می‌توانند از آنها در پژوهش‌های گذشته و حال جامعه‌ها و فرهنگ‌های ایران همچون منابع و اسناد تاریخی معتبر و مستند استفاده کنند. رسالات موجود را که ایرج افشار چاپ کرده و در دسترس گذاشته است، می‌توان در هشت موضوع کلی طبقه‌بندی کرد: ۱. دانش‌ها و فنون: پزشکی، گوهرشناسی، صنعتگری، کشاورزی و... ۲. هنرها: آشپزی، صحافی، جلدسازی، کتاب‌آرایی، کمان‌گیری و تیراندازی و... ۳. تاریخ و جغرافیای محلی و آثار تاریخی و باستانی ۴. سفرنامه‌ها ۵. روزنامه‌های خاطرات ۶. وقف‌نامه‌ها ۷. فتوت‌نامه‌ها و... ۸. داستان‌های عامیانه و باورها. در اینجا سخنم را به یاد عزیز از دست‌رفته، با این بیت انوری، پایان می‌دهم:

ما چه دانیم که از ما چه سعادت بگذشت
وان تصور نه به اندازه این سینه ماست؟!

۱۳۹۰/۳/۹

